

اشاره

در شماره ۳۶، آذرماه ۱۳۷۱ ادبستان، مقاله‌ای زیر عنوان هنر کاربردی - هنر اعتباری به قلم آقای مهدی آهن‌چیان یکی از خوانندگان مجله که از قائم‌شهر فرستاده بودند به چاپ رسید. در ابتدای مطلب، و به عنوان مقدمه‌ای کوتاه و مختصر بر این مقاله نوشته بودیم:

«بدون تردید ادبستان با نکات مطرح شده در آن موافق نیست، اما از آنجا که روش ادبستان از همان ابتدا درج مقالات و دیدگاه‌های متفاوت در زمینه‌های متنوع هنری و از جمله موسیقی بوده است آن را چاپ کرده‌ایم. با این امید که خوانندگان متعهد علاقمند و صاحب‌نظر با شرکت در مباحثی از این دست به روشن شدن نکات ابهام این مقوله هنری کمک کنند.»

یک مقاله و چند پاسخ

در پی انتشار ادبستان گروهی از خوانندگان در مقام پاسخگویی به آن مقاله و اظهار نظر در اطراف آن، نامه‌ها و مطالب بسیاری ارسال فرموده‌اند که تعدادی از آنها انتخاب شده و در همین صفحه از نظر شما عزیزان می‌گذرد.

ذکر این نکته در همین جا ضروری است که درج این مقالات و مطالب، باز دلیل بر تایید کلیه آنها نیست و تاکید بر این مورد خاص نیز نباید به نشانه‌رد برخی از آرای تلقی شود که از استحکام منطقی و علمی برخوردار باشند.

اما تمایل ادبستان بر آن است که در تمامی زمینه‌های هنری و ادبی، و بخصوص در محور موسیقی ایران بیشتر از نظرات استادان پیشکسوت و متخصصین فاضل این هنر استفاده کند و آراء، عقاید و دیدگاه‌های ارزشمند آن بزرگان را برای مزید



اطلاع و آگاهی دوستداران موسیقی ایران و همچنین به منظور ارتقای سطح دانش موسیقی نسل جوان و علاقمند - و بالاخص خوانندگان ارجمند خود - منعکس نماید. انشاءالله

○○○

به منظور اجتناب از اطاله مطالب و پرهیز از برداختن به حواشی اضافی و غیرضروری، بخشهایی از متن هر نامه که به طور مستقیم به مقاله «هنر کاربردی، هنر اعتباری» و نکات مطرح شده در آن پاسخ داده بودند، گزینش و درج شده است.

رازدار قرون

بی گمان میانی هنر هر سرزمین بر ساختار تاریخی و هویت ملی آن استوار شده است و عوامل و حوادث مختلف تاریخی در شکل گیری و تکوین آن نقش بسزایی داشته است. جور جانوران و ظلم ظالمان همواره روح لطیف و طبع حساس هنرمندان را به درد آورده است.

موسیقی ایرانی عمیقاً و به طور گسترده با مردم و زندگی آنان ارتباط دارد، یعنی از ظرفیت تطبیق با زمان برخوردار است. طی قرون متعدد از صافی پر پیچ و خم تاریخ گذشته و بی شک در نظام وجودی آن تأثیر گذاشته است و هنرمندان خلایق و مبتکر با درک عمیق مسائل و مشکلات زمان، قطعات بیشتری بر بیکر این «رازدار قرون» افزوده اند. در نتیجه این آلام و دردها است که موسیقی ردیفی ایران اینچنین سوزناک و تأثیربرانگیز شده است.

آنان که به نام تجدطلبی، سنتها و اصالتها را بی هیچ بررسی و تعمقی، مورد تاخت و تاز قرار می دهند، یا از قشر مرفهان بی درددن یا از نوع غریبزدگان نوگرا که در هر حال باعث و عامل رکود و سقوط فرهنگ و اعتبار والای اصالتها هستند.

البته در مورد نوگرایی (اگر منظور پیشرفت باشد)، باید قبول کنیم که در اکثر زمینه ها پیشرفت خوب است و باعث تسریع کارها و برتری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می شود ولی آیا به بهای فدا شدن موسیقی اصیل نیز، این پیشرفت مورد قبول است؟

هیچگاه به بهانه این که می توان موسیقی ایرانی را در سازهای غربی اجرا کرد، نباید از سازهای تازه به دوران رسیده غربی به جای سازهای ایرانی استفاده کرد و ریشه های موسیقی خود را با آن عظمت گذاشت و به نواختن سازهای غرب پرداخت.

این سازها بدون توجه به اصول و قوانین موسیقی اصیل ایرانی ساخته شده اند و هر کس با هر درجه مهارت که بتواند این سازها را بنوازد، نمی تواند به آن عمق و کثرت موسیقی ایرانی که منظور نظر است دست یابد مگر عده ای مددود همچون: محجوبی، صبا... که آنان هم با ایجاد تغییراتی در کیفیت سازها و با پشتوانه عظیم فرهنگی توانستند موفقیتی در نواختن این سازها به دست آورند، بنابراین نمی توان جوانان علاقمند به موسیقی را که تشنه اصالتها هستند بدون پشتوانه فرهنگی به سراغ سازهای غربی فرستاد. در این جا این سؤال هم مطرح میشود که اگر صدای موسیقی اصیل و عرفانی ایران را سازهای خودش می آفریند، دیگر چه لزومی دارد که به قول مرحوم حنا، «به جای سننور از پیانو و به جای کمانچه از ویلون استفاده کنیم»؟

انبار کردن نقاشیهای کمال الملک در مجلس (شورای ملی) سابق، مانند همان طرز فکری است که پیران را باید بالای کوه گذاشت تا گرگ و سگ، آنان را از هم بگذرد و فرزندان به راحتی خوش بگذرانند. اکنون دیگر نمی توان هنر و فرهنگ را به بهانه قدیمی و کهنه بودن به انزوا کشید. نقاشی آثار «کمال الملک» باید در بهترین نمایشگاهها به نمایش درآید تا جوانان و تازه کاران با مددجویی از این گنجینه عظیم هنر خود را اصالت و زیبایی ببخشند.

رضا آفاق - تبریز

از کدام دیار هستید؟

راستی آقای نویسنده، شما از کدام دیار هستید؟ واقعا ایرانی هستید؟ و قلبتان برای موسیقی ایرانی می تپد؟! بهتر است سری بزنید به یکی از نوارفروشیهای محله خود و یک سری از نوارهای ده ساله ای اخیر را خریداری کرده و سرفروست به دقت گوش دهید و بعد قضاوت کنید. شک دارم شما تا امروز با جان و دل به نوای موسیقی اصیل ایران گوش کرده باشید، موسیقی ایرانی حد و مرز ندارد، فقط باید علاقه مند باشی، عاشق موسیقی اصیل که در این صورت می توانی نوایش را بشنوی.

آیا با شنیدن دوتار استادخواری بندبند وجودتان نمی لرزد؟ وقتی ساز استاد محمدرضا لطفی، نوای آسمانی استاد شجریان... را می شنوید به قول خودتان نتان مور مور نمی شود؟ نمی دانم از کدام دیار هستید.

موسیقی اصیل ایرانی، هویت ایران و ایرانی است، هویت فکر و احساس ایرانی است. موسیقی اصیل ایرانی شناسنامه فرد فرود ماست و باید آن را حفظ کنیم.

سهیلا علینقی پور - تهران

هر که این آتش ندارد نیست پاد

به دلیل حساسیت مسائل فرهنگی که نتیجه ارتباط آن با روح جامعه است، اظهار نظر در مورد این قبیل مسائل نیازمند احساس مسئولیت و تسلط کافی به موضوع مورد بحث است. از طرفی چنانچه انتقاد به قصد اصلاح و سازندگی صورت می پذیرد بایستی عاری از تعصب بی جا باشد و مهمتر این که در پایان راه حل معقولی جهت رفع مشکل مورد نظر ارائه دهد. در این که موسیقی سنتی هر سرزمین آمیخته با تاریخ آن سرزمین و متأثر از طبع افراد آن قوم است، جای شکی نیست. موسیقی سنتی ایران نیز به تبع روحیه عرفانی پرورندگان آن دارای زمینه ای حزن آلود است که ناشی از حزن قلبی است و این حزن از خصوصیات عشق حقیقی است. البته این بدان معنی نیست که موسیقی ایران سراسر آه و ناله های سوزناک و بیان مصیبت باشد، بدیهی است با برخورداری از اطلاعات ناچیزی از موسیقی سنتی و با اندک تفحص در ردیف موسیقی سنتی ایران که چکیده و اساس آن را تشکیل می دهد، موارد بسیاری از قطعات شاد و ریتمیک یافته می شود، نظیر: گریلی شخصی و هشتری در شور، رنگ دلگشا در سه گاه، لزگی و متن در چهارگاه رنگهای حربی و شهر آشوب در ماهور، رنگ فرح در همایون، رنگ فرح انگیز در بیات اصفهان و نظایر اینها، که به این فهرست، چهار

مضاربه ای متنوع در هر یک از دستگاهها را می توان اضافه کرد و اینها تنها قطعات موجود در ردیف است که البته ریتمیک بودن آنها را هرگز نباید با موسیقی مطربی مقایسه کرد و اشتباه گرفت.

از طرفی باید دید، نگارنده مقاله مذکور از چه دیدگاهی به موسیقی اصیلی و با هویت نگر بسته و چه نوعی از آن دارد، اصولاً مقایسه دو مقوله ای که سنخیتی با یکدیگر ندارند خلاف عقل و منطق است و گمان می رود ایشان موسیقی بعضی از فیلم های هندی را معادل موسیقی اصیل و ملی تلقی کرده اند که در بخشی از نامه خود نوشته اند:

«آیا همه آن دیگران هم مثل ما در موسیقی ملی شان فقط ناله می کنند؟» به هر حال از ایشان تقاضا می کنم هر زمان یک قطعه از موسیقی سبک و میتدل و مخرب ریتمیک رایج امروزه در اروپا و آمریکا در آثار بزرگان «همچون «بتهوون»، «باخ»، و «موتزارت»... یافتند، اطلاع دهند تا شاید به تیغ آن بتوان گوشه ای «مبارک باد» را به «چهارگاه» و «لی لی لی حوضک» را به «افشاری»... اضافه کرد!

نکته دیگر این که، برای برقرار کردن ارتباط با یک پدیده هنری در مرحله اول انگیزه و تمایل باطنی، در مرحله دوم آشنایی با زبان مشترک یعنی بضاعت ادراکی لازم برای فهم معانی، نمادها، کنایه ها، استعاره ها و... سایر ابزار بیانی آن پدیده هنری لازم است تا بتوان پیام آن پدیده هنری و احساساتی را که القاء می کند دریافت. پس اگر بنده با این معلومات ناقص زمانی از «هرمان هسه» خواندم یا فیلمی از فیلمسازی اندیشمند و صاحب سبک را دیدم و یا به یکی از «فوک» های «باخ» گوش دادم و چیزی درک نکردم، عاقلانه نیست که آنها را به باد تمسخر گرفته و به صفاتی چون، گنج کشنده، بی معنی، یا کسل کننده متصف کنم.

نوشته اند: «می گویند، قتل عام های تاریخی ماهیت بخش موسیقی ما بوده است، می گویم که اخیراً هم یک متجاوز دیگر جنگی هشت ساله را در کشور ما به راه انداخت، کدام گوشه را به موسیقی اصیلمان اضافه کردیم؟ گوشه ای فاو یا مایه ای حلبچه؟»

البته نمی توان منکر نقش بیدادگریهایی شد که همواره همراه تاریخ این سرزمین بوده، و چنان است که گویی با سر نوشت این قوم گره خورده باشد. لیکن اطلاع نداریم، نگارنده ای آن مطلب در روایت کدام استاد، گوشه بخصوص «تیمور» یا مایه «مغولی» را درک کرده اند که اکنون جای گوشه ای فاو یا مایه حلبچه را خالی می بینند؟

پیشرفت هنر موسیقی در هر سرزمینی را می توان مدیون شناخت و علاقه مردم آن دیار به فرهنگ خود دانست، آن کجا که در خانه هر فرنگی اصیل یک پیانو وجود داشته باشد و این کجا که در مملکت ما تا مدتی پیش موسیقی برای عده ای، معنایی جز مطربی نداشت، خود شما تحقیق کنید که در محله شما چند نفر به تحصیل یا تدریس موسیقی ایرانی مشغولند. دانه هر قدر هم مرغوب باشد نیازمند توجه و شرایط مساعدی برای رشد و باروری است. این شرایط برای موسیقی ایران، در درجه اول اصلاح ارزشهای فرهنگی و رسیدن به خودباوری فرهنگی است، گام بعدی معرفی موسیقی ایران به طور اصولی و صحیح به مردم

به جای آرشو کردن آثار گرانقدری است که دسترسی به آنها، حتی برای اهل فن نیز مقدور نیست و گام مهمتر تشویق استادان و تقدیر از هنرمندانی است که همه سالهای عمر خویش را علی‌رغم مشکلات موجود، در جهت حفظ و اعتلای موسیقی ایران سپری کرده‌اند و معرفی آنان به مردم و فراهم کردن زمینه استفاده هنرجویان و علاقه‌مندان از محضر این استادان، از طریق برگزاری کنسرت‌های متعدد و مداوم... و بالاخره فراهم آوردن امکانات مورد نیاز برای جذب علاقه‌مندان به مراکز آموزشی و گسترش مراکز آموزش عالی موسیقی، نوشته‌اند: «تهیه یک دستگاه تار مغرب و اصل از عهده کسی بر نمی‌آید» - این کاملاً صحیح است و همین وضع باعث سرخوردگی بسیاری از علاقه‌مندان می‌شود.

- پذیرفتن ماهیت موسیقی ایرانی، همچنین این نکته را روشن می‌کند که بیدار کردن خفتگان بی‌سوز که غفلت وجودشان را فرارگرفته و مبدأ و مقصود اصلی خویش را فراموش کرده‌اند و حرکت دادن بیدارانی که در طی طریق به سوی معشوق از حرکت بازمانده‌اند، همان نوای سه تار و کمانچه و نی را می‌طلبد، نه صدای وسوسه‌گر ساز الکترونیکی را، چرا که حرکتی که ساز الکترونیکی در حال حاضر زمینه‌ساز آن شده، نه در مسیر کمال که در مسیر ابتدال است.

و بالاخره نوشته‌اند: «آیا می‌توان در حضور و نقش یک ساز الکترونیکی که صدای تمام سازهای سنتی و اصل و عرفانی ما را درست مثل خودشان تقلید می‌کند شک کرد؟»

- به هیچ وجه! اتفاقاً ما هم شنیدیم که این ساز سحرآمیز که صدای سازهای ایرانی و مثلاً تار را با تمام ظرایف و تکنیک‌هایش مثل مضرب‌های چپ و راست، درآب، اشاره، تکیه، کنده کاری، فشار بر روی خوک (که در این مورد تبدیل به فشار بر روی آداب‌تور شده!)، پوش و... عیناً تقلید می‌کند، وجود خارجی هم دارد! و با تحقیق و تفحص در بازار، دریافتیم که سازهای با مارک «...» از نظر سبک صدا مشابه ساز یحیی و سازهای با مارک «...» مشابه ساز جعفر هستند! و تعجب کردیم که طراحان این سازها (که احتمالاً ارادت فراوانی به موسیقی اصل دارند!) چه طور به عوض اجرای موسیقی «ایرانی فلوت سحرآمیز» موتزارت، که برای آنان ملموس‌تر و آشنا‌تر است به فکر تقلید از صدای نی استاد حسن کسایی افتاده‌اند؟!... هنوز از فکر این معما فارغ نشده بودم که این بیت به یاد آمد:

آتش است این پانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد!
کامران ایازی - تهران

موسیقی، این هنر مظلوم

نگارش مقاله یا ارائه نظری در اطراف مسایل و موضوعات مختلف - به ویژه در مورد مسایل هنری - احتیاج به آگاهی‌های لازم، شیوایی قلم و رسایی بیان دارد. نگارنده مقاله «هنر اعتباری، هنر کاربردی» آن طور که از محتوای مقاله برمی‌آید از موسیقی ایرانی

خسته شده و احتیاج به موسیقی پویا و صدای هزار شیپور و سازهای الکترونیکی که به قول ایشان صدای سازهای اصل عرفانی را همانند خودشان تقلید می‌کنند، دارند. ماهیت موسیقی ایرانی را نیز متأثر از حمله‌ها و خونخواری‌ها و قتل عام‌ها دانسته‌اند. اول، باید عرض کنم، آن موسیقی که به قول ایشان خشماهنگ، صدای هزار شیپور است، موسیقی رزمی است، و بهتر است ایشان در مورد موسیقی و در اطراف فرم و محتوای آن مطالعه و دقت بیشتری مبذول دارند. دوم، درست است که موسیقی ایرانی به دلیل محزون بودن مورد تاخت و تاز است، اما، دیگر ماهیت آن در تهاجمات، خونریزی‌ها و قتل عام‌ها نیست (حداقل به آن صورت که مقاله عنوان می‌کند)، بنابراین اعتقاد دیگر جایی برای سازهای ایرانی وجود نخواهد داشت، که موسیقی پویا یا نوای آرام سه تار، کمانچه و نی، قابل تحقق نیست. چنین نحوه تفکری پیشنهادهای منطقی، اصولی و علمی را جهت پویا نمودن موسیقی (در حیطه عمل) می‌طلبد، نه بازگویی تمسخرآمیز تاریخ موسیقی و احیاناً (اهانت) به کسانی که با ادبستان مصاحبه کرده‌اند، آن هم بدون در نظر گرفتن این که... این افراد چه کسانی بوده‌اند. برای حل هر معضل، باید عللی را که موجب بروز مشکل و ایجاد نارسایی شده‌اند بررسی نمود تا به نتیجه معقول و مطلوب رسید.

خاک خوردن تابلوهای کمال‌الملک در بالکنها و بردواریهای مجلس شورای ملی سابق، یا خدای نکرده، فخر فروشی، خودبینی و یا مادبگیری معدودی از هنرمندان، معلول عدم شناخت صحیح و ناتوانی از درک مفاهیم هنری، خاصه هنر والای موسیقی ایرانی است که این علت مهملترین ضربات را بر پیکر موسیقی، این هنر مظلوم وارد آورده و دیگر توان حرکت برای آن باقی نگذاشته است.

دست یابی به موسیقی پویا مستلزم داشتن فرهنگ صحیح، علم، اطلاعات و تجربه بسیار است، نه تبلیغ با آب و تاب سازهای الکترونیکی!، تحقق فرهنگ موسیقی نیز میسر نیست مگر آن که در روند آموزش آن تجدیدنظر کلی شود. آموزش موسیقی در حال حاضر تعلیم نواختن سازی است و اخذ شهریه‌های آنچنانی. باید همراه آموزش موسیقی، فرهنگ علمی و آکادمیک موسیقی، معرفت و اخلاق صحیح و سالم آن نیز به هنرجویان تدریس و تفهیم شود. در غیر این صورت نتیجه‌ی کار، لنگی قافله است تا به حشر! (البته دامنه عوارض نامطلوب آموزشهای غلط بسیار وسیع‌تر از آن است که در حوصله این مختصر بگنجد).

حال سؤال اینجاست؛ آن موسیقی که باید جایگزین نوای آرام سه تار، کمانچه و نی شود کدام است؟ موسیقی ویژه‌ای است که با تحول در نحوه استفاده از سازهای ایرانی، وارد کردن هارمونی در آن و ایجاد ساختار و وسیع‌تری برای آن و خلق کیفیت‌های اجرایی جدید و استفاده از همه توانایی‌های موسیقی ایرانی است، یا فقط جایگزین کردن سازهای الکترونیکی و استفاده از ریتم‌ها و ملودی‌های کنایه‌گویی است به جای سازهای ملی و نغمه‌ها و الحان

موسیقی اصیل ایرانی است؟

بی‌گمان موسیقی ایرانی برای تحول و پویایی بیشتر نیازمند استادان بزرگی همچون شادروان علی‌نقی وزیری، ابوالحسن صبا... است که قبل از هر چیزی به همه ثابت کنند تار و سه تار و کمانچه و سازهای ملی ما برپایه‌ها و سایر سازهای اروپایی ارجحیت دارند. دوست عزیز! بیاید اگر مطلبی منطقی و اصولی قابل طرح نداریم، اشغال صفحات ماهنامه‌ای چون ادبستان را به افراد صالح و صاحب‌نظر و استادان مجرب که به طور قطع پیشنهادهای ارزنده منطقی، علمی و عملی جهت پیشرفت موسیقی ایرانی و رهایی آن از این بن بست و انزوای کنونی دارند، محول کنیم و از ساخت مقدس همه‌ی استادان و پیشکسوتان که عمری را به تحصیل، تحقیق، تدریس، تجربه و آفرینش آثار ارزشمند و جاودانی صرف کرده‌اند پوزش طلبیده و آرزوی توفیق روزافزون برای آنان و تجلی شکوه‌مندان موسیقی ایرانی بنمائیم.

محمد تقی ارغوانی فرد - زنجان

بیاید جو را آلوده نکنیم!

اصولاً اعتقادی به بحث پیرامون کیفیت موسیقی ایران نداشته و تمجید و تحقیر آن را در ماهیتش مؤثر نمی‌دانم. بحث‌های روشنفکرانه در باره ضعف موسیقی ایران، چه مغرضانه و چه غیرمغرضانه از دوره «مین باشیان» و حتی قبل از آن مطرح بوده و موسیقی ملی، علی‌رغم همه اینها راه خود را طی نموده است. مقاله‌ای که از نظر می‌گذرد تنها در زمینه مطالب مخدوش و نگرش سطحی نویسنده‌ی مقاله «هنر کاربردی، هنر اعتباری» نکاتی را جهت قضاوت خوانندگان محترم متذکر می‌شود.

آقای آهن چیان مطالبی را عنوان کرده است که نه به شکل صحیح و منطقی مطرح شده و نه روابط اجتماعی و زمینه ساز آن‌ها را جداگانه بررسی کرده، و سرانجام استنتاج‌هایی صرفاً بر اساس سلیقه شخصی به عمل آورده است.

ایشان، جهت چاشنی استنتاج خود، از مغولک پیاده و تیمور لنگ مدد جسته و کل ساختار موسیقی ایران را آله‌های سوزناک جماعت موسیقیدان پنداشته است. موسیقی ایران همانند سایر هنرها وسیله‌ی تعالی فرهنگ و اندیشه و آنگاه تجلی آن در رفتار و کردار ماست و این تنگ و شرمساری ما ایرانیان به عنوان میراث‌دار این فرهنگ نیست اگر حکایت دلتنگی‌ها و ناکامی‌ها داشته باشیم، مهم‌تر آن که ضربیها، چهار مضرب‌ها و سایر قطعات ریتمیک هم جزئی از موسیقی ایران است و همان گونه که غمی زیبا و عمیق در موسیقی ایران وجود دارد، نشاط و حرکت هم در این مجموعه هست.

نویسنده‌ی آن مقاله به نظر بنده بسیار کاسبکارانه به دنبال تأثیر موسیقی ایران بر فرهنگ امروزی می‌گردد. (همانند پرداخت پول در ازای دریافت کالا!).

شعر حافظ قرنها در جامعه‌ی ما بوده و هست و هیچ سیستم اندازه‌گیری مجهزی نمی‌تواند میزان تأثیرات آن را تعیین کند، چنانچه کودکان ما از بدو آموزش مدرسه‌ای، به نحوی صحیح با این میراث فرهنگی نیز

آشنا شوند و تلطیف روح آنان از همان آوان کودکی صورت گیرد، بسیاری از عواطف عمیق انسان دوستی و سلامت روحی در ایشان پرورده می شود و شاید برخی از ناهنجاریهایی که هم اکنون در جامعه شاهد آن هستیم، پیش نیاید، و صدا البته میزان این سلامت اجتماعی با هیچ ترازویی قابل سنجش نیست. بنابراین اعتبار است که همانند آثار مدون ادبیات ما، موسیقی ما نیز هرگز کهنه نمی شود.

اگر بحث بر سر یکنواختی و عدم پویایی آن مطرح است، قبل از آن ضروری است، مناسبات اجتماعی جامعه ما، نگرش عوام به این شاخه هنری، و امنیت شغلی این حرفه مطرح شود. همین موسیقی پولیفونی که این چنین نویسنده مقاله «هنر کاربردی، هنر اعتباری» با حسرت و خودباختگی از آن تعریف نموده، در مدرسه ای در فرنگ ابداع شده و مبتکران با فراغ بال، انواع صداها را آمیخته و فواصل مطبوع و نیمه مطبوع و غیره را تجربه کرده است. آیا مدارس اینچنین هرگز در این مرز و بوم موجودیت یافته است؟ و آن تعداد انگشت شماری که هراز چندگاهی، به همت رادمردانی برپا شد دوام و بقایی داشته اند؟

آیا مقایسه ای هزار شیپور با نوای آرام سه تار و کمانچه مقایسه ای صحیح است؟ چرا هزار شیپور را با هزار کمانچه مقایسه نمی کنید؟ آیا هزار «کمانچه کش» داریم؟ و اگر نداریم آیا هرگز امکاناتی بوده است که این هزارتن تحت تعلیم آکادمیک قرار گیرند؟ و اگر تعلیم آکادمیک به راحتی مقدور بود، هزار خانواده حاضر بودند کودکان را به این آکادمی بفرستند؟

لذا برادر محترم نویسنده! همه عیوب را به گردن موسیقی سنتی ما نگذارید. موسیقی سنتی ما فرزند کتوله ای مادرزاد ناهنجاری نیست که به شکل عَرَضی فی نفسه) عقب افتاده باشد. شما اگر دلسوز هستید، نگاه خود را کمی دورتر برده و بستر آنچه را هم اکنون داریم نیز مشاهده کنید.

اعتبار نقاشی کمال الملك خاك خوردن در بالکن ها در دیوار مجلس شورای ملی سابق نیست، اینها زنی از فرهنگ این مرز و بوم است و باید پاس آن را نگهداریم که کاربردی بسیار وسیع تر از خاك خوردن در لکن ها و در دیوار مجلس سابق دارد.

اعتبار ردیف هم، همان اعتبار تابلوهای کمال الملك است. ردیف به عنوان ساختار موسیقی ملی، به عنوان نواخته ها و ساخته های استادان قدیمی باید حفظ شود و مورد اشاعه قرار گیرد و بر همان ساس «خشمناهنگ ها» ای ما به وجود آید.

چرا باید، فلان نوازنده نی پس از سالها رنج و رارت با بچه ای مقایسه شود که با فشار يك انگشت بتم دوچار یا سه چهار، آکورد شیک از دستگاه کترونیکي مورد تمجید نویسنده مقاله «هنر کاربردی» رون می کشد؟ و با شروع سرفصل گام دیگر نوردهای مطبوع آن گام راه... بدون آن که نوازنده آن نوردها را بشناسد و خیلی ها هم فکر می کنند که این به از ذوق و سلیقه و ابداعات همان بچه است. البته حقیر قصد اهانت و تحقیر نوازندگان با ذوق گ و سایر سازهای الکترونیکي را ندارم و تنها هدفم

این است که بگویم این مقایسه صحیح نیست. ارائه سازهای الکترونیک توسط بقالی ها و لبنیاتی ها، درآینده نه چندان دور، مبین هر موضوعی می تواند باشد، غریزاً بهتر بودن موسیقی الکترونیک از موسیقی ایران یا سازهای الکترونیک از سازهای ملی ایران، فراموش نکنید همان بوتیک ها و سوپرمارکت هایی که به زعم شما مشغول ارائه ساز الکترونیک هستند، روزی، روزگاری هم نوار دیدن اشک بچه ماهی در آب را می فروختند، حال کو کوزه گر و کوزه خیز و کوزه فروش؟

«صدای نت «می» در روی ساز سنتی چنانچه فاصله خود را با نجاری تغییر دهید، تغییر می کند، اما در ساز الکترونیک صدای نت «می» در صدسال آینده همان است که صدسال قبل هم بوده است». (نقل از مقاله هنر کاربردی).

اولاً تغییر کوك مورد خاص، گریبانگیر سازهای ملی نبوده و بسیاری از سازهای سایر ملتها و قومها نیز اینچنین هستند.

ثانیاً، حقیر هرچه قدر فکر کردم نفهمیدم با این توصیف ها بالاخره باید چه کرد؟

آیا باید همه تارها و سنتورها و سه تارهای عالم را جمع کنیم و بسوزانیم تا درس عبرتی شود برای آن عقب افتاده هایی که در این راهند، تا همگی بروند و ساز الکترونیک یاد بگیرند؟

باید موسیقی خود را با صدای ملوکوتی این سازی که تقلید تمام سازهای ملی را می کند بیامیزیم و دوباره از مثلاً آقای «اشتکهارزن» بخواهیم که بازنگوله های «خروش» بیاید برای «جشن هنر» های آنچسانی شیراز؟!

برادر گرامی! آن جته و ریتم و ساختمانی که شما جهت تحول موسیقی ایران با استفاده از سازهای الکترونیک در نظر دارید، یکبار نه و هزاران بار در دهه چهل و پنجاه آزموده شد و نتیجه همان موسیقی منحطی بود که خوانندگان «آنچسانی اش»، از ستاره به اقاقی، را وارد زبانها ساختند. بیاید جوراً آلوده نکنیم! شما نگران این کف زدن ها و سوت کشیدن های هموطنان داخلی نباشید. اینها پاس کوچکی است در نگهداشتن این شمع لرزان، از خانه ای به خانه ای، و از پستویی به زاویه مدرسه ای، پاس پایمردی رادمردانی که دلشدگان این اندوخته فرهنگی و این نقطه مباهات فرهنگ مشرق زمین هستند.

سعید نیاکوثری - شیراز

میراث گذشتگان

اندیشه ای که در کشور ما به دنبال جهانی کردن هنر بوده و هست، متأسفانه به هنر ملی و هویت فرهنگی خویش کم بها می دهد. گذشته و آنچه را که مربوط به گذشته است، نمی توان دگرگون کرد، تحول و دگرگونی در زمان حال صورت می گیرد. «باخ» در موسیقی غربی از لحاظ تاریخی، مربوط به دوران «باروک» است و در همان دوران خودش دگرگونی عمیق و کارسازی در موسیقی باروک ایجاد کرده است. بدون شك امروز کسی نمی تواند ادعا کند که موسیقی باخ یا موسیقی باروک را باید دگرگون کرد، این کار شدنی نیست.

موسیقی سنتی ما هم از این قاعده مستثنی نیست. جامعه ما، مانند هر جامعه زنده و فعالی با آداب و رسوم و فرآورده های فرهنگی و هنری خویش پیوند و ارتباط دارد. هنوز هم بسیاری از آثار گذشته ما نه تنها در موزه ها، بلکه در کنار ما و شانه به شانه ما به زندگی خود ادامه می دهند. جامعه ما ملزم نیست الگوهای ناسازگار با فرهنگ خویش را به کار گیرد، زیرا این جامعه خود یکی از الگوهای موجود در جهان است. «درد ما این است که وقتی از هویت فرهنگی و ارزشهای ملی صحبت می کنیم، ما را متهم می کنند که عقب مانده و سنت گرا هستیم و با تحولات جهان بیگانه ایم، وقتی که سخن از دگرگونیها و پیوند و ارتباط جهانی می گوئیم، متهم به غرب زدگی و بیگانه پرستی می شویم».

آهنگ ها و ریتم هایی که در قدیم توسط استادان موسیقی ما از جمله درویش خان و وزیر و غیره ساخته و نواخته شده اند، نشان از کار طاقت فرسای آنان دارد، بنابراین برای تجلیل از آنان هم که باشد، باید با نواختن این آهنگها، موسیقی خود را زنده نگهداریم، زیرا که همین آهنگها و تحقیقات به جا مانده از استادان، پایه و ستون اصلی موسیقی ما را تشکیل می دهند. پس بر موسیقیدانان ما فرض است که از این تحقیقات در تحول موسیقی استفاده کنند، نه این که به دنبال قواعد موسیقی فرنگی بگردند.

ما باید بدانیم آنچه از گذشتگان به ما رسیده، در واقع بخشی از اصل و ریشه ما است، حقیقتاً خود ما و اصلیت ما است. این میراث دارای ارزش بوده و معیاری است برای تشخیص درست و نادرست و در حقیقت پیری است دستگیر در راه رسیدن به تعالی هنر موسیقی خودی.

محمد قدیمی، حسین قدیمی، محمد علی عارضی، میرزایی - تهران

۱ - از مقاله ای نگاه کناره بر سیر تاریخی آموزش موسیقی ایران نوشته حسین علیزاده.

